



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مهدی های جعلی

نویسنده:

واحد تحقیقات موسسه فرهنگی تبیان

ناشر چاپی:

موسسه فرهنگی تبیان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	مهدی های جعلی
۷	مشخصات کتاب
۷	مقدمه
۷	کسانی که منسوب به مهدویت اند
۸	آنانکه به انگیزه ریاست طلبی و مقام، ادعای مهدویت نموده اند
۸	اشاره
۹	مدعیان به تحریک استعمار و فرمان استعمارگران
۹	اشاره
۹	علی محمد باب، مؤسس فرقه بهائیت
۱۱	مدعیان دروغین دیگر
۱۲	مدعیان دروغین نیابت یا وکالت
۱۲	اشاره
۱۲	حسن شریعی
۱۲	محمد بن نصیر نمیری
۱۳	احمد بن هلال عبرتائی
۱۴	محمد بن علی بن بلال
۱۴	حسین بن منصور حلاج
۱۴	محمد بن علی شلمغانی
۱۶	ابودلف کاتب
۱۶	محمد بن احمد بغدادی
۱۶	پاورقی
۱۷	درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

مهدی های جعلی

مشخصات کتاب

عنوان: مهدی های جعلی

صاحب محتوا: موسسه فرهنگی و اطلاع رسانی تبیان

توصیفگر: بدعت مذموم

بهایت

مهدویت امام مهدی (ع)

وضعیت نشر: قم: موسسه فرهنگی و اطلاع رسانی تبیان، ۱۳۸۷

یادداشت: ،ملزومات سیستم: ویندوز ۹۸+؛ با پشتیبانی متون عربی؛ + IE۶

شیوه دسترسی: شبکه جهانی وبعنوان از روی صفحه نمایش عنوانداده های الکترونیکی

شناسه: [oai:tebyan.net/۷۱۵۸](http://oai.tebyan.net/۷۱۵۸)

تاریخ ایجاد رکورد: ۱۳۸۷/۱۲/۱۵

تاریخ تغییر رکورد: ۱۳۸۷/۱۲/۱۵

تاریخ ثبت: ۱۳۸۹/۶/۲۸

مقدمه

اعتقاد و باور به حضرت مهدی «علیه السلام» از زمان رسول بزرگوار اسلام «صلی الله علیه و آله» و ائمه طاهرین پس از آن بزرگوار، نزد تمام مسلمانان مسأله ای ثابت و مسلم بوده است. در ابتدا برخی از آیات قرآن کریم که به حضرت مهدی «علیه السلام» تأویل گردیده اند، و نیز بشارت های نبوی و احادیث علوی و اخبار ائمه اهل البیت «علیهم السلام» گذشت. دیدیم که آن آیات و احادیث به ظهور حضرت مهدی «علیه السلام» ناطق بوده و به جلالت قدر و بلندمرتبگی آن بزرگوار تصریح نموده اند؛ آنگونه که در تاریخ اسلام از حیث توانائی ها و نفوذ قدرت و تسلط بر کره زمین و دیگر اموری که در قسمت های مختلف کتاب خواندیم، شخصیتی دیگر نتوانیم یافت این حقیقت نزد مسلمانان مشهور و معروف بود؛ چرا که احادیث وارده در این مورد بسیارند و احدی را این جرأت نبود که چنین حقیقتی را در هیچ زمانی تکذیب نماید. بر مبنای چنین اعتقاد و حقیقت مسلمی در طول قرون، افرادی پدید آمده اند که مقام مهدویت به آنان نسبت داده شده و یا افرادی که فریب نفس خورده و ادعای مهدویت را به دروغ یدک کشیده اند. مورخان تعداد اینگونه افراد را حدود ۵۰ نفر ذکر نموده اند. لازم به یادآوری است که برخی از اینان مجهول النسب و مجهول الهویه و فاقد وجهه و دین و مذهب بودند و برخی دیگر چنان اعمال غیر عاقلانه ای مرتکب گردیده اند که به کارهای دیوانگان شباهت داشته است. عدّه ای از آنان با همراهان و پیروان در همان ابتدای دعوت هلاک و نامشان از صفحه وجود زائل شده اند و اثری از آنان باقی نمانده است. برخی از آنان هم از دنیا رفته اند و فقط نامشان باقی مانده است. لازم به ذکر است که می توانیم این افراد را به سه دسته تقسیم نماییم: ۱- کسانی که منسوب به مهدویت اند. ۲- آنانکه به انگیزه ریاست طلبی و مقام، ادعای مهدویت نموده اند. ۳- مدعیان به تحریک استعمار و فرمان استعمارگران.

کسانی که منسوب به مهدویت اند

در تاریخ می توان افرادی را یافت که پیروان و یارانشان درباره آنان ادعای مهدویت نموده و این انگیزه در آن روزها در بین مردم منتشر گردیده است. دقیقاً نمی دانیم که چرا آنان در برابر این نسبت - که به آنان داده می شد - ساکت مانده بودند. ناگفته نماند که پیروان این افراد سعی می کردند تا احادیثی را که درباره حضرت مهدی «علیه السلام» وارد گردیده بود بر ایشان تطبیق دهند. در زیر نمونه هایی از این تطبیق ها ذکر می شود: ۱- در احادیث وارد از رسول اکرم «صلی الله علیه و آله» آمده است: «نام مهدی، نام من است.» بر این اساس یاران و پیروان «مختار بن ابی عبیده ثقفی» مهدویت را به محمد فرزند امیرالمؤمنین معروف به «محمد بن حنفیه» نسبت و حدیث مذکور را به وی تطبیق دادند. مناسبت دارد که گفته شاعر را در اینجا عنوان نمائیم که گوید: «به آنکس که مدّعی رتبه ای در علم است بگو: مطلبی را حفظ کردی، اما مطالب فراوانی را فراموش کردی.» ۲- در احادیث نقل شده از رسول خدا «صلی الله علیه و آله» آمده: «مهدی از فرزندان حسین است. با شمشیر خروج می نماید. و فرزند سیئه - یا مسیئه (زن اسیر شده) - است.» [۱]. هنگامی که زید بن علی بن الحسین «علیه السلام» نهضت کرد، پیروانش ادّعا نمودند که وی مهدی است: زیرا فرزندان امام حسین «علیه السلام» بوده و قیام به شمشیر نموده است. مادرش نیز سیئه است. ولی پیروان زید احادیث فراوان دیگری را که از رسول خدا «صلی الله علیه و آله» وارد شده به دست فراموشی سپرده بودند؛ از جمله: «اثنه پس از من دوازده نفرند؛ نه نفر از صلب حسینند و نهمین آنان قائم آنان است.» می دانیم که زید، نفر نهم از صلب امام حسین «علیه السلام» نبود ولی پیروان زید این ادّعا را نمودند تا دلها را جلب نموده به اغراض نفسانی خود جامه عمل بپوشانند. وقتی که زید شهید شد و سالیانی بر سر دار ماند، حکم بن عیاش شاعر اموی در ضمن ابیاتی درباره او چنین سرود: «ما زید را بر تنه درخت خرما به دار کشیدیم. ندیده ایم که مهدی ای بر تنه درخت به دار رود.» ببینید این کینه توز بدگو چگونه از به دار کشیدن زید بن علی بن الحسین بدگوئی کرده مهدویت را به باد تمسخر می گیرد؟! ۳- سالیانی پس از قیام «زید بن علی»، محمد بن عبدالله - معروف به محض - فرزند حسن مثنی فرزند امام حسن مجتبی «علیه السلام» متولّد گردید. فرصت طلبان و هوی پرستان این فرصت را غنیمت شمرده نسبت مهدویت را طبق این حدیث ضعیف ساختگی منسوب به رسول اکرم «صلی الله علیه و آله» بر وی تطبیق دادند: «مهدی... اسم پدرش اسم پدر من است.» در اوائل کتاب گفتیم که این حدیث مخالف صدها حدیثی است که درباره نام پدر حضرت مهدی «علیه السلام» وارد شده که نام پدر ایشان امام حسن عسکری «علیه السلام» است؛ جز آنکه فرصت طلبان این حدیث ساختگی را بر «محمد بن عبدالله محض» منطبق نموده وی را نفس زکیه نامیدند. برخی از مردم نیز با وی بیعت نمودند و خنده آور آنکه پدر وی عبدالله نیز با وی - به عنوان اینکه مهدی است - بیعت نمود.

آنانکه به انگیزه ریاست طلبی و مقام، ادعای مهدویت نموده اند

اشاره

کسانی که ادعای مهدویت را به انگیزه حبّ ریاست و عوام فریبی و جلب دلها و کسب قدرت و عظمت علم کردند، افراد زیادی هستند؛ از آن جمله مهدی عباسی است که پدرش منصور دوانیقی ادعا کرد پسرش همان مهدی است؛ با علم به آنکه منصور قبل از این ادعا با «محمد بن عبدالله محض» - که وی را به مهدویت منسوب نموده بودند - به عنوان مهدی بیعت نموده بود! این رسوائیها و بازبهای با عقائد را - که بر اساس هواهای شخصی و شرایط زمانی انجام می پذیرد - بنگرید! به همین ترتیب و در فواصل زمانی این تفکر ظاهر می گردید و بر اساس آراء و خواهشها و هواهای نفسانی در این و آن تجسم می یافت. شگفتی من هرگز از بی شرمی و بی خردی این مدعیان مهدویت پایان نمی پذیرد! چگونه آنان به چنین دروغ رسواکننده و پستی تن می دادند؟! حال آنکه خود می دانستند که در ادّعای خویش دروغگویند؛ زیرا حضرت مهدی «علیه السلام» یعنی آن کس که رسول خدا و ائمه

طاهرین «علیهم السلام» به وی بشارت داده اند - دارای صفاتی خاص و خصوصیات و امتیازاتی که فقط برای شخص آن بزرگوار معین و تصریح گردیده است. مشهورترین این صفات آن است وی زمین را از داد و عدل آکنده می سازد؛ پس از آنکه از ظلم و جور پر شده باشد. آیا هیچ کس از مدعیان را این توان بود که ذره ای از ظلم و جور منتشر شده در اجتماعات بشری را رفع نماید؟! عجیب تر از این دروغگویان، کسانی هستند که ادعای این دروغگویان را پذیرفته به آنان ایمان آوردند و خرافه های آنان را پذیرفتند؛ با علم به آنکه احادیث شریفه بر آنان منطبق نمی شود و اگر آن احادیث بر مطلبی دلالت نمایند، بیخردی و بی اعتقادی این پیروان کژاندیش دلالت می کند؛ یعنی پیروانی که با صدای هر آواگری جذب شده با هر بادی این سو و آن سو می روند.

مدعیان به تحریک استعمار و فرمان استعمارگران

اشاره

آنان اند که ادعای مهدویت را، با نقشه چینی های استعمار و برنامه ریزی های استعمارگران، ظاهر ساختند. در زیر به تعدادی از آنان اشاره می شود: استعمار نقشه های فراوانی را برای ضربه زدن به اسلام و وحدت کلمه آنان طراحی نمود تا به اهداف استعماری خود جامه تحقق ببوشاند. این هدف عبارت بود از: «تفرقه بیفکن و حکومت کن». از این نقشه های جهنمی - که در این زمینه می توان ذکر نمود - ساختن مذاهب فراوان در میان مسلمانان و بازی کردن با اعتقادات دینی بود برای آنکه در آنها ایجاد سستی نموده دلها و فکرها را مشکوک و مردد سازند. از جمله تمهیدات استعمار، استفاده از اندیشه مهدویت بود. برخی از افراد را نیز برای این منظور تربیت نمود و به آنان فرمان داد که ادعای مهدویت نمایند و در این مسیر آنان را با مال و دیگر امور یاری نمود. در اینجا تنها به ذکر یک نمونه از مدعیان مهدویت به فرمان و نقشه چینی های استعمارگران اکتفا می نمایم.

علی محمد باب، مؤسس فرقه بهائیت

در سال ۱۸۳۴ میلادی جاسوسی روسی به ایران آمد. او نقشه ای شیطانی و پلید برای اسلام و مسلمانان به همراه آورده بود. این جاسوس روسی توانست نقش بزرگی در سیاست ایران آن روز بازی کند. پس از مدتی به سوی عراق رفت و خویشتن را شیخ عیسی لنگرانی نامید؛ حال آنکه نام واقعیش کیناز دالگورکی بود. وی لباس روحانیت به تن کرد. در درس سید کاظم رشتی در شهر مقدس کربلا حاضر می شد. در آنجا با مردی که نامش علی محمد بود - و بعدها به باب معروف گردید - برخورد کرد. او نزد سید کاظم رشتی درس می خواند. علی محمد، حشیش استفاده می کرد. جاسوس روسی توانست بین خود و بین علی محمد رابطه دوستی محکمی به وجود آورد. در یکی از شبها و در همان وقتی که علی محمد برحسب عادت حشیش استعمال نموده بود، جاسوس روسی فرصت را غنیمت شمرد و وی را با کمال خضوع و احترام مخاطب قرارداد چنین گفت: «ای صاحب الزمان، بر من رحم کن... تو قطعاً صاحب الزمانی». با وجود آنکه به خاطر استفاده از حشیش مشاعر خویش را نسبتاً از دست داده بود ولی این خطاب را از خود رد کرده و تلاش کرد که این نسبت را نفی نماید؛ اما جاسوس روسی بر این معنی و نسبت اصرار ورزید و سخن خود را تکرار نمود و با تلقینات فراوان به وی القاء نمود که او مهدی صاحب الزمان است. هر هنگام که علی محمد حشیش استعمال می نمود جاسوس روسی فرصت را برای تلقین و القاء در وی غنیمت می شمرد و از وی سؤالات ساده ای می کرد و علی محمد نیز به وی پاسخ های کودکانه می داد و جاسوس روسی نیز شگفتی و خوش وقتی خود را از این پاسخها آشکار می ساخت. در روزی از روزها جاسوس روسی شیشه شرابی برای وی از بغداد خرید و به او تعارف کرد. باب از نوشیدن آن خودداری ننمود. وقتی که نوشید و عقل و خردش ذائل شد، جاسوس شروع به تلقین به وی نمود که او امام مهدی صاحب الزمان است. علی محمد

نیز سخن جاسوس روسی را پذیرفته معتقد گردید که حضرت مهدی «علیه السلام» است ولی از اینکه این امر را اظهار نماید می ترسید و بر این ادعا نیز تصریح می نمود... جز آنکه جاسوس روسی وی را بر اظهار این ادعا، تشجیع نموده مال فراوانی به او وعده می داد. سرانجام علی محمد از شهر مقدس کربلا به بصره سفر کرد و از آنجا به بوشهر. در آنجا مدعی بابت حضرت مهدی «علیه السلام» شد؛ یعنی ادعا نمود که نایب خاص امام مهدی «علیه السلام» است؛ ولی جاسوس روسی به این ادعا راضی نشد؛ بلکه به وی نوشت: «تو صاحب الامر و امام عصر هستی». سپس جاسوس روسی در کربلا انتشار داد که علی محمد همان صاحب الزمان است که در بوشهر آشکار گردیده است. مردم نیز گروهی تصدیق و عده ای وی را تکذیب نمودند. کسانی که علی محمد حشیشی و شرابخوار را می شناختند، از این شایعات می خندیدند. برخی افراد احمق و ساده این خبر را تصدیق نمودند. پس از آنکه جاسوس روسی به این اعمال شیطانی دست یازید، به عنوان سفیر روسیه در تهران تعیین گردید. آنگاه شوکت وی تقویت شد و امکاناتش زیادتر گردید و میدان عمل در برابرش وسیع تر؛ لذا فرصت را بیش از گذشته غنیمت شمرد. این جاسوس در تهران افرادی از همفکرانش را تحت تعلیم جاسوسی قرار داد تا وجدان و اعتقاد خویش را به وی فروخته در اختیار او قرار گرفتند و سرسپرده وی گردیدند؛ از جمله دو برادر به نام های حسینعلی معروف به بهاء و میرزا یحیی معروف به صبح ازل بودند. این دو برادر، نقش بزرگی در پیاده کردن نقشه های این جاسوس خبیث بازی کردند. پس از دو ماه علی محمد از شهر بوشهر خارج گردید و به سوی شیراز رفت. از هرجا که گذشت و در طول مسیر، خود را نایب خاص حضرت مهدی «علیه السلام» معرفی نمود. در شیراز ادعا کرد که او حضرت مهدی صاحب الزمان است لذا برخی از افراد فرومایه - که اعتقادی به مبدأ و دین نداشتند - گردش جمع گردیدند. وقتی که علماء شیراز از ورود این شیطان رانده شده آگاه گردیدند برخی از افراد مورد اعتماد را به مجلس وی فرستادند تا این خبر را تحقیق نمایند. آن معتمدان توانستند که در برابر وی به محبت و بزرگداشتش تظاهر نمایند تا آنکه علی محمد از آنان کاملاً مطمئن گردید و صراحتاً عنوان کرد که وی حضرت مهدی «علیه السلام» است و برخی از خرافات و امور باطلی را که معتقد بود برای آنان آشکار ساخت. لذا دانشمندان از آنچه که این منحرف گمراه در اندرون خویش داشت آگاهی یافتند. در اینجا بود که علماء در برابر او بپاخواستند و نزدیکان و خانواده او نیز اقدام کرده وی را از منزلش بیرون کردند و دستگیرش نموده برای محاکمه اش بردند. پس وی را به کتک خوردن و زندان محکوم نمودند. مدتی طولانی در زندان باقی ماند. سپس آزادش کردند. از شیراز به سوی اصفهان آمد. در این هنگام جاسوس روسی نامه ای به والی اصفهان نوشت و در آن نامه وی را به احترام و تکریم علی محمد باب و حفظ حیات وی سفارش نمود. [۲] اما والی اصفهان همان روزها از دنیا رفت. پس از وی امام ساختگی دستگیر و تحت الحفظ به تهران فرستاده شد. جاسوس روسی به دوستان خود - که ذکرشان در سابق گذشت - اشاره کرد که بین مردم سر و صدا به راه انداخته به مردم بگویند: حضرت مهدی را در بند انداخته اند! سپس حکومت وقت علی محمد را تحت الحفظ به قزوین و سپس به تبریز و بعد به ماکو فرستاد ولی دوستان جاسوس روسی شروع به تحریکات بر ضد حکومت آن زمان نمودند و خبر را در برخی از شهرهای ایران منتشر ساختند. پس از آن برخی مزدوران - که جاسوس روسی آنان را به وسیله پول خریده بود - شروع به بانگ و فریاد در برابر حکومت نمودند. سرانجام شاه [۳] به احضار علی محمد و محاکمه او با حضور عالمان و فقیهان فرمان داد. مجلسی منعقد شد و بین آنان و علی محمد بحث و مناقشه در گرفت که نهایتاً به توبه علی محمد باب بر دست علماء و استغفار وی از گناهانش انجامید. جاسوس روس ترسید که نقشه اش کشف شود؛ لذا تلاش نمود تا با کشتن علی محمد بر اقدامات نادرست روسی خود که انجام داده بود سرپوش نهد. در آن روزها شاه به قتل رسید و پس از او ناصرالدین شاه، جانشینش شد. او به کشتن علی محمد و دارزدن وی فرمان داد و حکم اعدام در مورد وی جاری گردید. اما میرزا حسینعلی و دوستانش به امر جاسوس روس به بغداد رفتند؛ چرا که حکومت در صدد بود که آنان را نیز جزا دهد و اگر تلاشهای فراوان جاسوس و کارمندان سفارت روسیه نبود آنان را گرفته مجازات می نمودند. تعلیمات جاسوس روسی پس از قتل علی محمد به میرزا حسینعلی مأموریت

داد که برادر خود میرزا یحیی را اینگونه معرفی کند: «او کسی است که خداوند در آخرالزمان ظاهرش می فرماید». جاسوس روس در راه انتشار این دعوت پول فراوانی به آنان پرداخت. آنان نیز شروع به دعوت این فرقه ساختگی نمودند و برخی از نادانان نیز ادعای آنان را پاسخ مثبت دادند؛ کسانی که در زندگی هدف و مسیر مشخصی ندارند. در این هنگام امپراطوری عثمانی فرمان داد این گروه فاسد را از بغداد به اسلامبول ترکیه و سپس به آدرنه تبعید نمایند. تعلیمات بهائیت در سفارت روسیه در تهران تنظیم گردیده به سوی حسینعلی فرستاده می شد و بین پیروان وی پخش می گردید. سرانجام اختلاف و نزاع بین حسینعلی و برادرش یحیی واقع گردید. لذا یحیی به قبرس رفت. در آنجا ازدواج کرد و خود را «صبح ازل» نامید. اما حسینعلی و یارانش به شهر عکا - در فلسطین - تبعید گردیدند و با بخشش مال فراوان تلاش و سعی را برای انتشار این فرقه خرافی در ایران و فلسطین انجام دادند. حسینعلی برای خویشتن لقب «بهاء» را برگزید؛ لذا یاران و پیروانش به نام «بهائیان» معروف شدند. لازم به ذکر است که بهائیت از نظر اصول و فروع از اسلام جدا است. بهائیان خود را مسلمان نمی شمرند بلکه خویش را پیروان آیین دیگری به نام «بهائیت» می دانند. این حزب سیاسی - که به لباس دین درآمده است - در برخی از کشورهای اسلامی و غربی منتشر گردید و آمریکا و روسیه در نشر و ترویج این دین خرافی به زیان اسلام و مسلمانان متحد گردیدند. لذا می بینیم که بهائیت و بهائیان در هر نقطه ای از جهان که امریکا نفوذ دارد دیده می شود و در هر نقطه از کشورهای اسلامی که نفوذ امریکا کم می شود بهائیت نیز کم می شود. آنچه گذشت خلاصه ای از تاریخ باب و بهائیت و بهائیان بود که ما به مناسبت نقل کردیم. تاریخ آنان این مقدار خلاصه نمی شود؛ چرا که تاریخ این حزب، آکنده از پستی ها و زشتی هایی است که از شنیدن آن بر چهره انسانیت عرق شرم می نشیند. [۴].

مدعیان دروغین دیگر

مدعیان دروغین دیگر نیز ادعای مهدویت داشته اند که نمی دانیم از کدامیک از اقسام سه گانه ای که نام بردیم می باشند. اینک نام برخی از آنان: ۱- عبیدالله المهدی بن محمد حبیب بن الامام جعفرالصّادق «علیه السلام»: او مؤسس دولت فاطمی در کشور مغرب بود که از مصر شروع می شد و به مغرب دور ختم می شد. ۲- محمد بن عبدالله بن تومرت علوی حسنی: او به مهدی هرّعی معروف بود. اصل وی از کوه سوس در دورترین شهرهای مراکش بود. دولتی عظیم را در اوائل قرن ششم هجری تأسیس نمود. به هنگام وفات فردی به نام عبدالؤمن را جانشین خود معرفی نمود. او نیز به جای محمدبن عبدالله نشست و دولتی را - که به نام دولت عبدالؤمن معروف شد - پایه گذاری نمود. ۳- عباس فاطمی: در مغرب دور در آخر سده هفت قمری ظاهر گردید و ادعای مهدویت نمود. ۴- سید احمد: در یکی از شهرهای هند در سال ۱۲۴۳ ق ظاهر گردید. ۵- محمد بن علی بن محمد سنوسی: در الجزائر در کوه سنوس در حدود سال ۱۲۱۱ متولد شد. مذهبی را تأسیس نمود و در لیبی سکنی گزید. پسرش جانشین وی شد. ۶- غلام احمد قادیانی: در حدود سال ۱۲۴۹ ه.ق. در قادیان از شهرهای پنجاب پاکستان متولد گردید. پیروانش در شهر وی و منطقه پنجاب و کشمیر و بمبئی و دیگر شهرهای هند و شهرهای عربی و زنگبار زیاد شدند. ۷- محمد احمد مهدی سودانی: به وی متمهدی گفته می شود. او ادعا نمود که امام دوازدهم است که قبلاً یکبار دیگر هم ظهور نموده است. وی اهالی تحت ستم سودان را به ظهور مهدی منتظر بشارت می داد که آنان را از پرداخت مالیاتی که دولت آن روز سودان از آنان می گرفت نجات می بخشد. لذا اسم حضرت مهدی منتظر «علیه السلام» را در اجتماعات پخش می نمود. روزی از وی پرسیدند: شاید تو خود مهدی منتظر باشی؟ وی پاسخ داد: آری... من همون هستم. سپس شروع به پخش تعالیم خود نمود. خبر وی در خارطوم و اطرافش پخش شد، قبائل بقاره وی را پذیرفتند. با انگلیس جنگید و پیروز گردید. وی در اثر تب حدود سال ۱۳۰۸ هجری قمری از دنیا رفت. آری... هر کدام از اینان شرح حال مفصّلی دارد و ما به خاطر رعایت اختصار به همین اندک اکتفا نمودیم. خلاصه کلام آنکه، ادعای مهدویت بازیچه ای در دست فرصت طلبان گردید که تلاش می کردند به هر وسیله ممکن به اهداف شخصی خود و یا

اهداف استعماری دست بیابند. درست است که بگوئیم این کسانی که ادعای مهدویت نمودند، مرتکب گناهی غیر قابل بخشایش گردیدند چرا که آنان با اعتقادات مردم بازی کرده خواستند که باطل را زنده کنند و حق را بمیرانند و آبروی شیعه و تشیع را نیز لکه دار کنند و بین پیروان ائمه اهل البیت «علیهم السلام» جدائی ایجاد نموده راه را برای هر مخالف و ریشخند کننده و دشمنی باز نمایند تا آنچه را که می خواهند بنویسند و بگویند. گمراه نمودن مردم و از طریق مستقیم منحرف کردن و به مذهبهای ساختگی رسوا کشاندن ایشان را به همه اینها بیفزایید.

مدعیان دروغین نیابت یا وکالت

اشاره

از عجائب روزگار آنکه تعدادی از یاران حضرت هادی و حضرت عسکری علیهم السلام برای خویشان سرنوشت بدی را انتخاب نموده از راه مستقیم منحرف گردیدند، با آنکه سوابق درخشانی داشتند و مکرر به ملاقات و زیارت حضرات عسکرین علیهم السلام مشرف گردیده بودند و ارتباطشان با آن دو بزرگوار شدید بود و احادیث زیادی از آن دو امام می شنیدند، حتی برخی از آنان کتابهایی تالیف نموده در آن کتابها احادیثی را که از آن دو امام و یا از یکی از آنان شنیده بودند ثبت کرده اند. ما انگیزه و علتی برای انحراف آنان جز تأمین منافع شخصی نمی شناسیم و جز طمع در اموال - همان حقوق شرعی ای که شیعه آنها را به نواب اربعه حضرت مهدی علیه السلام می داد - و نیز ریاست دوستی و شهرت طلبی و آنگاه، با استفاده از آن مقام، تسلط بر تمام منافع شیعه و تبعیت از هوای نفس که انسان را از حق باز می دارد. سرانجام کار آنان این شد که لعنت حضرت مهدی علیه السلام شامل حال آنان گردید، لعنتی که اندام از شدتش به رعشه در می آید و قلب از غلظتش می لرزد. طبیعی است که آن دروغگویان، مشکلات فراوان عقیدتی و اجتماعی را در جامعه شیعه ایجاد نموده بودند، مضافاً بر آنکه افکار نواب حقیقتی را به خود مشغول می داشتند، چرا که وقتی یک فرد منحرف العقیده دعوی وکالت و یا نیابت از طرف حضرت مهدی علیه السلام نماید، این ادعا اولاً باعث زشت جلوه دادن مسیر امام می گردد، و ثانیاً موجب رقابت او با نایب واقعی خواهد شد. این مشکلی است که سکوت کردن در برابرش صحیح نمی بود و می بایست در تدارک مطلب و کشف حقیقت و برداشتن نقاب از چهره حق و رسوا کردن مدعی دروغگو بود.

حسن شریعی

ابو محمد شریعی از یاران امام هادی و امام عسکری علیهم السلام بود و به دروغ ادعا نمود که نایب حضرت حجت علیه السلام می باشد، در حالی که هیچگونه صلاحیتی برای این منصب نداشت و بر خدای تعالی دروغ بست. او اموری را به ائمه نسبت می داد که در شأن آنان نبود و آن بزرگواران از آن امور و نسبت ها بیزار بودند. آنگاه از وی کفر و الحادی ظاهر گردید و از حضرت ولی عصر ارواحنا فداه توقیعی بر دست نایب سوم جناب حسین بن روح نوبختی شرف صدور یافت که در آن وی را لعنت فرمود و از او بیزاری جسته بودند. شیعیان نیز وی را لعنت کرده از او بیزاری جستند.

محمد بن نصیر نمیری

از یاران حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بود. هنگامی که حضرتش از دنیا رفتند به دروغ و تزویر ادعا کرد که نایب امام عصر علیه السلام است، ولی خدای تعالی - آنگاه که از او عقیده الحاد ظاهر گردید - رسوایش ساخت. نایب دوم، جناب محمد بن

عثمان او را لعن نموده از وی بیزاری جستند. این ملعون مدعی خدایی حضرات امامان هادی و عسکری علیهم السلام بود و ادعا می نمود که پیامبری است که از سوی حضرت هادی علیه السلام برگزیده و فرستاده شده است! وی تناسخ را معتقد بود و به مباح بودن زناشوئی با محارم و همچنین لواط فتوی می داد. می گفت که این عمل برای فاعل از جمله لذات و شهوت ها محسوب شده برای مفعول نیز وسیله تواضع و فروتنی است. یکبار دیدند که غلامش بر پشت او بود. وقتی وی را در این عمل شنیع مورد سرزنش قرار دادند، اظهار داشت که این عمل از لذات است و از سوئی دیگر نشانه تواضع و از بین رفتن تکبر و خودخواهی است. ما به ذکر همین مقدار از اعمال شرم آور - که صحنه زندگی این مرد را سیاه نموده از خبث باطن وی و انحراف و سوء عاقبتش حکایت می کند - بسنده می نمائیم.

احمد بن هلال عبرتائی

به «عبرتاً» منسوب است که آبادی بزرگی در حوالی نهروان بین بغداد و واسط است. او را از یاران حضرت هادی علیه السلام و برخی از یاران حضرت عسکری علیه السلام دانسته اند و به هر حال این مرد، معروف و مشهور به غلو و لعن شده است. در اوائل امر از یاران مورد اعتماد حضرت عسکری علیه السلام و نزدیکان آن حضرت به شمار می رفت. وی کسی بود که از ائمه احادیث را نقل نمی نمود و پنجاه و چهاربار نیز حج به جا آورده بود که از ناحیه حضرت عسکری علیه السلام درباره وی نکوهش فراوانی وارد شد. حتی در مورد او فرمودند: «از این صوفی متظاهر بپرهیزید.» لازم به ذکر است که دقیقاً نمی دانیم این تویع از حضرت عسکری علیه السلام درباره وی نازل گردیده است و یا از فرزندان بزرگوار آن امام یعنی حضرت مهدی علیه السلام. ابن هلال در زمان نائب دوم جناب محمد بن عثمان می زیست. ولی نیابت آن بزرگوار را منکر گردید و بر این انکار اصرار نیز می ورزید. پی تویعی از ناحیه حضرت مهدی علیه السلام دائر بر لعن و برائت از وی صادر گردید. از این پس بود که وی به صورت مردی ناصبی و دشمن در آمد. لذا شیعه نیز او را لعنت نموده از او بیزاری جستند. پس از هلاکت عبرتائی، تویعی دیگر از ناحیه مقدس امام عصر علیه السلام شرف صدور یافت که شامل بدگوئی و اعلان بیزاری فزونتر بود. علت آن نیز - چنانکه گفته اند - این بود که برخی از افراد شیعه آنچه را که در نکوهش عبرتائی وارد گردیده بود انکار نموده بودند. لذا از قاسم بن علا - که از وکلاء حضرت مهدی علیه السلام بود - خواستند که نامه ای به محضر امام علیه السلام نوشته درستی خبر انحراف وی را مؤکداً از حضرتش جويا شود و استفسار موضوع نماید تا دلها را آرام سازد. پاسخی که از ناحیه مقدسه صادر شد این بود که فرمودند: «... امر ما درباره آن متظاهر، ابن هلال که خدایش نیامرزد چنانکه میدانی صادر گردید. او - که هیچگاه خدای گناه وی را نیامرزد و از لغزش هایش در نگذرد - در کار ما بدون اجازه و رضایت ما دخالت می نمود. وی به رأی خود مستند بود... فرمان ما را - جز آنچه به دلخواه و مطابق هوای نفسش بود - انجام نمی داد. خدای تعالی بدین کار او را به آتش جهنم در اندازد. ما در برابر کارهای وی صبر کردیم تا آنکه خدای متعال به دعای ما، رشته حیات او را قطع فرمود. ما در زمان خود او، خبر (انحراف) وی را که خدایش نیامرزد به گروهی از دوستانمان داده بودیم و به آنان امر کرده بودیم که این مطلب را به خواص از دوستانمان برسانند. ما از ابن هلال که رحمت خدا شامل حالش مباد و از هر که از وی برائت نجوید به خدای تعالی برائت می جوئیم. به آنچه که از حال این بدکار، تو را آگاه ساختم، تو نیز اسحاقی سلمه الله و اهل بیت او و تمام کسانی که در مورد او از تو پرسیده اند خواهند پرسید. اعم از آنکه اهل شهر او باشند و یا غیر شهر او - و هر که می شود خبر داد، آگاه گردان، که هیچیک از دوستان ما را عذر و بهانه ای در شک کردن درباره آنچه که افراد مورد اعتماد ما از ما روایت نموده اند، نیست. ایشان دانسته اند که ما سرّ خودمان را با آنان در میان می گذاریم، و آنان را حاملان راز خود نموده ایم و آنچه را که واقع می شود، به خواست خداوند می دانیم.» تویع سومی نیز از حضرت مهدی علیه السلام در نکوهش عبرتائی صادر گردیده است.

محمد بن علی بن بلال

ابو طاهر محمد بن علی بن بلال در ابتدای کار نزد امام حسن عسکری علیه السلام فردی مورد اعتماد بود ولی پس از آن منحرف گردید و ادعا نمود که وکیل حضرت مهدی علیه السلام است. او نیابت نائب دوم حضرت یعنی جناب محمد بن عثمان را منکر گردید در اموالی که نزد وی جمع شده بود تا به حضرت برساند، خیانت نمود. با وجود آنکه نائب دوم، راه ملاقات را با حضرت مهدی علیه السلام آسان نموده بود و امام علیه السلام به وی فرموده بودند اموال را به نائیشان رد کند، در دشمنی و انحراف خود باقی ماند. پایان کارش آن شد که توقیعی از ناحیه مقدسه حضرت مهدی علیه السلام دائر بر لعن و بیزاری از وی - در ضمن گروهی دیگر، از جمله حلاج و شلمغانی - صادر گردید. پناه به خدا می بریم از عاقبت بد.

حسین بن منصور حلاج

شیطان بود و چه شیطانی!! امت اسلام ده قرن گرفتار او بود و رشته این بلا و گرفتاری تا امروز نیز امتداد یافته است. با وجود آشکار بودن کفر و انحراف وی، همواره برخی از کج فکran و کج اندیشان، خود را از هواداران و ستاینندگان و معتقدان به عقاید فاسد وی شمرده اند، «نوریان مر نوریان را جاذب اند» مورخان در اصل و شهر وی اختلاف نموده اند. برخی گفته اند، وی از اهل نیشابور، در خطه خراسان بود. مرو و طالقان و ری نیز گفته اند. مورخان و محدثان از وی گفتگو نموده و وی را از جمله دروغگویان جعل و حيله گران شعبده باز به شمار آورده اند. وی صوفی می نمود و مدعی دانستن همه علوم بود - حال آنکه هیچ علمی را نمی دانست - و به رنگهای مختلف درمی آمد، یعنی نزد شیعه تشیع می نمود و نزد اهل تسنن و جماعت سنی بودن، از ناحیه مقدسه حضرت ولی عصر ارواحنا فداه توقیعی در لعن و بیزاری از وی صادر گردید. با این وصف، تعجبی نیست که بر برخی از افراد شیعه امر مشتبه گردد. آنها در مدح وی مبالغه نمودند و از زشتکاری ها و انحرافات وی و از آنچه در ذم او وارد گردیده و توقیعاتی که در لعن و براءت وی صادر شده، غفلت ورزیدند. از جمله انحراف وی آنکه: او به حول معتقد بود، یعنی مدعی بود که خدای تعالی در او حول نموده است! بر همین مبنا ادعای الوهیت و ربوبیت می نمود! یک بار به شهر قم - در ایران - رفته ادعا نمود که فرستاده حضرت مهدی علیه السلام و وکیل آن بزرگوار است ولی مردم او را به خواری و سبکی راندند. شیخ بهائی در کشکول چنین فرماید: «حسین بن منصور حلاج کسی است که اهل بغداد بر مباح بودن خون وی اجماع نمودند با حضور خود او نوشته ای تهیه کرده در آن به انحراف وی شهادت دادند. آن را یکایک امضا می نمودند و او می گفت: «از خدا بترسید از اینکه خون مرا بریزید» این کلمه را دائماً تکرار می نمود و آنان نیز همچنان به نوشتن ادامه می دادند. آنگاه فرمان دستگیری وی صادر شد. وی را به زندان بردند. مقتدر عباسی امر کرد او را به رئیس پلیس تحویل دهند که به وی هزار ضربه تازیانه بزند تا بمیرد. اگر نمرود هزار تازیانه دیگر بر او وارد کند تا بمیرد. سپس او را گردن بزند. او را به باب الطاق آوردند. آنجا که گروه کثیری از مردم جمع شده بودند تا او را تماشا کنند. به وی هزار تازیانه زدند بعد دست و پای او را قطع کردند و سرش را بردند و بدنش را سوزاندند و سرش را بر روی پل نصب نمودند این کار در سال ۳۰۹ ق. واقع شد.»

محمد بن علی شلمغانی

ابو جعفر محمد بن علی شلمغانی معروف به «ابن (أبی) العزاقر» و منسوب به شلمغانی است که از توابع واسط در عراق است. وی از محدثان بود و تألیفات فراوان داشت که در آنها احادیثی را که از ائمه اهل بیت علیهم السلام به وی رسیده بود جمع کرده بود. هنگامی که منحرف شد و وضعیتش دگرگون گردید، شروع به بازی با احادیث نمود، یعنی در آنها اضافه می نمود و یا از آنها می

کاست. توقیعی از ناحیه مقدسه حضرت مهدی علیه السلام به سوی جناب حسین ابن روح خارج گردید که در آن، از شلمغانی بیزاری جسته و وی را نکوهش و لعن فرموده بودند. در آن توقیع چنینی می فرمایند: «... تو - که خدا زندگانیت را طولانی گردانید و همه خوبی را به تو بشناساند و سرانجام کارت را به خیر ختم فرماید - آنکس از برادران ما را که به دین دارای اش اعتماد و به نیتش اطمینان داری - خداوند سعادت آنان را پایدار بدارد - آگاه گردان که محمد بن علی معروف به شلمغانی - که خدای در عذاب او تعجیل فرموده مهلتش نهد - از اسلام مرتد و جدا گردیده است. او در دین خدا ملحد شده و مدعی اموری شده که کفر وی مرتکب گناهی بزرگ گشته است. آنانکه از خدا برگشته اند دروغ گفته و دچار گمراهی بزرگ گشته اند دروغ گفته و دچار گمراهی بزرگی گشته است. آنانکه از خدا برگشته اند دروغ گفته و دچار گمراهی بزرگ گردیده و زیانکاری آشکاری را متحمل شده اند. ما از وی به خدای تعالی و رسول خدا و خاندانش صلوات الله و سلامه و رحمته و برکاته علیهم بیزاری جسته و وی را لعنت نموده ایم. لعنت های خدا پی در پی از ما بر او باد، در ظاهر و باطن و در نهان و آشکار و در هر زمان و هر حال و بر هر کس که پیرو او گردید و با وی بیعت نمود و بر هر که این سخن ما به وی رسید و پس از آنان بر دوستی او باقی ماند. ای حسین بن روح - که خدا یارت باشد - به آنان آگاهی ده که ما از او پرهیز داریم و دوری گزیده ایم. همانگونه که پیش از وی با افرادی نظیر او مانند شریعی و نمیری و هلالی و بلالی و غیر آنان چنین بودیم. با این حال، همه کار خداوند جل ثناؤه - هم قبل از شلمغانی و هم بعد از وی - در نظر ما نیکوست. ما با او اطمینان داشته فقط از او یاری می طلبیم. او را در همه امور کافی و بهترین وکیل است.» این توقیع شریف زمانی که جناب حسین بن روح در خانه مقتدر عباسی زندانی بود شرف صدور یافت و جناب ایشان با وجود آنکه در زندان بود آن توقیع را به یکی از یاران خود تسلیم کرده به وی فرمود که آن را بین عموم شیعه منتشر نماید. توقیع شریف بدین ترتیب در میان آنان منتشر گردید. شیعیان نیز بالاتفاق وی را لعنت نموده از او برائت و دوری جستند. از انحرافات وی آن بود که وی به حلول و تناسخ معتقد بود، یعنی مدعی بود که خدای تعالی در وی حلول نموده است و به پیروان خویش می گفت: روح رسول خدا صلی الله علیه و آله به محمد بن عثمان (نائب دوم امام عصر علیه السلام) منتقل گردیده و روح امیر مؤمنان علیه السلام به بدن حسین بن روح، و روح فاطمه زهرا سلام الله علیها به ام کلثوم دختر محمد بن عثمان... و یاران خویش می گفت که این مطلب رازی بزرگ است و باید که پنهان باقی بماند. شلمغانی و حلاج سرانجام به خط واحدی رسیدند، یعنی خط کفر و الحاد. و ما دقیقاً نمی دانیم که این اعتقاد انحرافی در آنها چگونه به وجود آمد و چه چیز آنان را به چنین دروغ تراشی بزرگ و افتراء آشکار و کفر واضیحی سوق داد؟! جناب حسین بن روح، شلمغانی را به عنوان معتقد خویش برای بنی بسطام معین فرموده بود. آنان نیز وی را دوست می داشتند و سخنش را می شنیدند ولی وقتی آن ملعون از مسیر مستقیم منحرف گردید. هر گونه دروغ و کفری را بر زبان جاری می کرد و آن را به حسین بن روح نسبت می داد. آنان نیز آن سخنان را از وی پذیرفته اخذ می کردند. وقتی جناب حسین بن روح این را دانست، آنچه را که شلمغانی به وی نسبت داده بود، منکر گردیده بنی بسطام را از پذیرش سخن او را بازداشت و امرشان کرد که وی را لعن کرده و از او بیزاری جویند، ولی آنان از اینکار دست برداشتند بر دوستی او باقی ماندند. وقتی که شلمغانی دانست که حسین بن روح به لعن و بیزاری از وی امر فرموده، شروع به خدعه و نیرنگ کرد و لعن را بر معانی واهی تأویل نمود تا خود را از آن لعنت ها برهاند. جناب حسین بن روح نیز بسیار تلاش نمود که این امر را رسوا نموده حقیقت وی را برای شیعه آشکار نماید، تا جائی که حتی یک نفر باقی نماند که آن جناب وی را توسط نامه ای به لعن شلمغانی و بیزاری از وی و از هر که پیرو او بوده یا به سخنش راضی شود، امر فرموده باشد. به همین علت، خبر لعنت شلمغانی بین مردم منتشر و موضوع گفتگو در مجالس گشت. کار بر شلمغانی دشوار شد و تلاش نمود تا از این مخمصه خود را برهاند، لذا به گروهی از شیعه گفت: «مرا با حسین بن روح در مکانی روبرو کنید تا من دست او را بگیرم و او نیز دست مرا. اگر بر او آتشی از آسمان نبارید و وی را نسوزانید، آنچه که او درباره من گفته صحیح است!» خبر انحراف شلمغانی به راضی - خلیفه عباسی در آن زمان - رسید. دستور داد که وی را دستگیر کنند، ولی شلمغانی خویش را

مخفی ساخته از خانه ای به خانه ای می گریخت. ابن مقله وزیر دنبال وی می گشت تا آنکه او را یافت و دستگیرش نمود. وقتی او را دستگیر کرد در نزدش نامه هائی یافت که برخی از پیروانش خطاب به وی نگاشته بودند و در آنها وی را به گونه ای و با کلماتی مخاطب قرار داده بودند که فقط شایسته خدای تعالی بود. از آن جمله این کلمات بود: معبود من! آقای من! رازق من! سرانجام وی را در دادگاهی - که از فقها و قضات و فرماندهان ارتش تشکیل یافته بود - حاضر کردند و پس از محاکمات فراوان، همگی بر کشتن او اتفاق نمودند. آنگاه بر او تازیانه زدند. سپس گردنش را قطع کرده بدنش را سوزاندند و خاکسترش را نیز در رود دجله افکندند.

ابودلف کاتب

ابودلف محمد بن مظفر کاتب آزادی به دروغ و باطل، ادعای سفارت از سوی حضرت مهدی علیه السلام نمود. درباره وی جعفر بن قولویه چنین فرماید: «اما ابودلف کاتب را - که خدایش حفظ نکند - ما ملحد می شناسیم. وی سپس اظهار غلو کرد و بعد دیوانه شد و او را به غل و زنجیر کشیدند. آنگاه در جرگه مفوضه در آمد. آنچه ما از او می دانیم آن است که در هر مجلسی حاضر شد به او بی اعتنایی کردند و نزد شیعه - جز اندک زمانی، قبل از انحرافش - معروف و خوشنام نبود. جماعت شیعه از او و هر که به وی منسوب بود و در مسیر او راه می پیمود، بیزاری می جستند.» اما انحرافات وی: از جمله آنکه وی از مخمسه محسوب می گردید. مخمسه طایفه ای از غلات بودند که می گفتند: پنج تن یعنی: سلمان، ابوذر، مقداد، عمار و عمرو بن امیه ضمری از جانب پروردگار، وکیل در مصالح عالم می باشند. و نیز گفته شده که مخمسه فرقه ای از غلاتند که به الوهیت اصحاب کساء (یعنی حضرات محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام) معتقدند و این که آن پنج تن نور واحدی هستند و روحی که به آنان حلول نموده و در همه آنها مساوی است و هیچیک از آنان را بر دیگری برتری نیست. به هر حال، وی معتقد به حلول بود و کافر و نجس و گمراه و گمراه کننده. مشهور آن است که وی دیوانه و این خرافه ها از جنون و بی خردی او سرچشمه گرفته است.

محمد بن احمد بغدادی

ابوبکر محمد بن عثمان معروف به بغدادی... شگفت آنکه وی نوه عثمان بن سعید نایب اول و به دروغ و باطل ادعا کرد که از سوی حضرت مهدی علیه السلام سفیر است. وی کم دانش و کم خرد بود. در جهل وی همین کافی است که بگوئیم از ابودلف پیروی می کرد و به باطیل و کفریات وی مؤمن بود. گفته اند که وی روزی در مجلس عمومی جناب محمد بن عثمان نایب دوم وارد شد. آنان مشغول مذاکره در باب احادیث وارده از اهل بیت علیهم السلام بودند. جناب محمد بن عثمان به حاضران فرمود: سکوت کنید. این تازه وارد از یاران شما نیست. این منافق هر روز به رنگی در می آمد. یک بار ادعا کرد که وکیل یزید در بصره است و از این رهگذر مال فراوانی اندوخت. او را دستگیر نموده بر سرش ضربت سختی زدند که بر اثر آن، چشم وی آب آورد و بعد کور شد و مرد.

پاورقی

[۱] این حدیث محل تأمل است.

[۲] حاکم اصفهان - که منوچهر خ ۱۰ ان گرجی و ملقب به معتمدالدوله بود - دستور داد تا باب به خانه امام جمعه اصفهان رود و در آنجا پذیرائی گرمی از او به عمل آید. اما آن زمان که مردم اصفهان مطلع شدند که علی محمد باب در اصفهان به سر می برد و با مریدان دیدار دارد از حکومت مرکزی خواستند تا او را از اصفهان خارج کند. با دستور اکید دولت مرکزی، باز هم منوچهرخان

گرچی که خود دست نشانده دولت شمالی ایران بود زیر بار نرفت. در ملاعام او را با عده‌ای از اصفهان خارج نمود اما شبانه به عمارت خورشید خود در اصفهان باز گرداند و پذیرائی مجدد و نیز وعده و وعیدهای او به علی محمد باب آغاز گردید تا جایی که باب را برای اظهار دعاوی بعدی آماده سازد.

[۳] محمد شاه فرزند میرزا، سومین پادشاه قاجار.

[۴] خاطرات دالگورکی (جاسوس روسی در کشورهای اسلامی) ص ۶۱-۸۵.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزیق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیت های گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۰۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲-۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده ولی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱

۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام: - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رسانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را ببدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رها کردن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

